

### متن پرسش

سلام علیکم: من واقعا به بن بست رسیدم، از طرفی میدونم اسلام حقه! از طرف دیگه عاشق گناهم! در دوران بچگی وقتی ۶ سالم بود، توسط یک خانم مورد آزار جنسی قرار گرفتم، مدت زیادی این عمل طول کشید، به بلوغ زود رس دچار شدم، شرایط خوبی رو از اونموقع تا الان ندارم، واقعا بریدم! یکی کمکم کنه، چطور میشه عشق به اهل بیت در دل آدم باشه ولی از اون طرف دنبال گناه؟ اصلا میشه درست بشم؟ هی میام اینور بعد یه مدت بخاطر ضعفم میرم اونور، در چند سال اخیر به یک حد از پستی رسیدم ک میخوام تصمیم بگیرم اونوری بشم، چون دیگه نا امید شدم از خودم... واقعا بیش از هزاران بار در حال این رفت و آمدم، مسخره ام، نا میزونم! نمیدونم چیکار کنم، از این ور نمیتونم حق رو انکار کنم، چند روزی ک میخوام بیخیال بشم واقعا عذاب می کشم و نمیتونم انکارش کنم، اهل بیت و نمیتونم خدا رو نمیتونم اسلام رو نمیتونم انکار کنم، دید فلسفی طوری به زندگی دارم ولی عمل کمی! ناچیز نا مقدار! خیلی دچار گناه شدم...، لطفا چاره ای راهی جلوی پام بذارید! من نمیدونم باید چیکار کنم...، این رو میدونم پتانسیل خوبی دارم... و میتونم کمکی بکنم در این راه ولی تا وقتی خودم پستم چطور؟ لطفا کمکم کنید.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به هر حال، همین که بحمدالله متوجه آثار تخریبی گناه می‌باشید که چگونه ما را از حضور متعالی خود در نزد خود از یک طرف، و از حضور در محضر حضرت حق باز می‌دارد؛ جای امیدواری است جهت حضور در جاده‌ای که سراسر صفا و اطاعت است تا آنجایی که به لطف الهی، انسان از گناه متنفر می‌شود.

چگونه ممکن است که انسان تا آن جا راه را رها کند و به بیراهه قدم زند که ستایش گر قاتل عمر خود شود، وقتی هر آنچه معنای زندگی را از او می‌زُباید را دوست می‌دارد؟ مشتاق اموری می‌شود که بر سرگردانی او می‌افزاید و خواهان چیزهایی است که نیست، آری! چیزهایی که نیستند و جاودانگی را از او می‌زُبایند و چون احساس جاودانگی را از دست داد، چه اندازه در بودن خود احساس پوچی می‌کند. این‌جا است که همه راه‌ها برای او بن‌بست است، زیرا اصیل‌ترین راه که تماشای خود می‌باشد به عنوان بنده، حضرت ربّ العالمین را گم کرده است، راهی که هم اکنون او را تا بیکرانه‌ترین حضور حاضر می‌کند و معنا می‌بخشد و با حضور در آن ساحت به جای آن که از رفتن فرار کند به راحتی رنج رفتن را که همه زندگی است به جان می‌خرد. رنجی که در هر قدمی که برمی‌دارد زندگی را به او نشان

می‌دهد. دوری این رفتن‌ها چه اندازه دردناک است هرچند با راحتی و رفاه همراه باشد. راحتی‌های  
پوچ و بی‌ثمر. این است راز نیست‌انگاری، راز بودن‌های سرد و بی‌ثمر به جهت فرار از رفتن که شأن  
حضور در حقیقت است. این‌جا است که باید با حضور در تاریخ توحیدی که با انقلاب اسلامی شروع  
شد و احساس و شور معنوی که به سراغ انسان می‌آید، از نیست‌انگاری این دوران عبور کرد.  
موفق باشید